

هو العليم

بیانات:

بمناسبت جشن عمامه گذاری
در نیمه شعبان المعظم سنه ۱۴۱۴ هجری قمری
در مشهد مقدس

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

در قرآن آیه‌ای داریم:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ
وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۱ «از برای شما رسول الله أسوه نیکوئی
است؛ آن کسانی که ایمان بخدا دارند، ذکر خدا را زیاد می‌کنند مقصد و مقصود
دارند، ایمان ابدی دارند، اینها رسول خدا را أسوه قرار دهند.» در هر شأنی از
شؤون، ظاهری و باطنی، غذا، لباس، کسب، کار،... باید به دنبال او رفت! این آیه
قرآن.

۱- سوره الأحزاب (۳۳) آیه ۲۱.

مسلمان‌ها تا قبل از انقراض حکومت بنی‌العبّاس بدست هلاکوخان دارای تشکّل بودند؛ و حکومت اسلامی بود، و دارای وحدت کلمه بود، گرچه حکام جائز بودند، ولی چون اساس اسلام بود قُضات در شهرها و بلاد منصوب می‌شدند، آن تشکّل از بین رفت؛ یعنی گرچه حکومت، حکومتِ جائز و ظالم بود لیکن از بین رفتن آن برای مسلمین ضرر داشت و ضررش آن بود که وحدت از بین رفت؛ و این در نیمه‌های قرن هفتم بود.

این اختلاف که پیش آمد، لذا دشمنان اسلام که مُتتهز فرصت بودند - و نمی‌توانستند با حکومت مرکزی که شرق و غرب را گرفته بود و این همان حکومت عثمانی بود و در قسطنطنیه مرکزیت داشت، و جلوی مسیحیت را می‌گرفت و خوب هم می‌گرفت. - جنگ‌های صلیبی را بواسطه ضعف دُول اسلامی شروع کردند، و خیلی هم ضرر زدند، ولی بالأخره فتح با مسلمان‌ها بود. اما آنها کتب و اطلاعات را که در دست مسلمان‌ها بود بردند و مطالعه کردند؛ و آن کینه‌ای که در جنگ‌های صلیبی از مسلمین داشتند و بواسطه «صلاح الدّین آیوبی» که یک مغرض بود و در یک روز در شهر حلب هفتاد هزار شیعه را کشت. نصاری و سربازانشان که برای شهادت آمده بودند شکست خوردند؛ بر اثر آن کینه‌ای که در دل گرفتند کنار نشستند و آمدند با مطالعه در زمین‌شناسی، ستاره‌شناسی، طبّ و ... اطلاعات اسلامی را کسب کردند، کتاب‌های علماء را دزدیدند و بردند و خواندند تا اینکه بتوانند کیان اسلام را از بین برده، آن را ریشه‌کن کنند!

لذا در جنگ اخیر اسرائیل، فرمانده آنها بعد از تصرّف فلسطین گفت: الآن جنگ‌های صلیبی که هفتصد سال طول کشید پایان یافت! یعنی امروز که فلسطین فتح شد!!

یکی از راه‌های غلبه آنها بر مسلمین، غلبه بر فکر مسلمانان، مال، جان، شرف، عزت، آقائی و حیثیت آنها بود، که آنها بردند و خوب هم بردند؛ و خوب حساب کردند که: باید همیشه به اسلام توسری بزنند. لذا بعد از فتح عثمانی مملکت واحد عثمانی را به نوزده قسمت تقسیم کردند، و برای هر کدام یک رئیس و سلطانی گذاشتند، آنها را تطمیع کردند و شخصیت آنها را در دست گرفتند، و او برای حفظ حیثیت و کیان خود برده صفت و نوکر مآب حیثیت، شرف، خانواده، عزت، شخصیتش در دست آنها بود؛ گاهی تهدید و زمانی تطمیعش می‌کردند. و خلاصه عزت و عظمت و شرف و اعتبار و مال و حیثیت مسلمین را بردند!

لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان که معروف است و از مستشرقین است و برای از بین رفتن مسلمین خیلی زحمت کشید، در زمان گلاستون که قرآن را در مجلس اعیان برداشت و گفت: «ما نمی‌توانیم حکومت کنیم مگر اینکه آنها از بین ببریم؛ گفتند: چگونه می‌توانیم آن را از بین ببریم؟ - در آنجا سالنی بزرگ بود که فرش یکپارچه‌ای در آنجا قرار داشت و در آخر سالن میزی بود و قرآن بر روی میز بود، و رفتن مقدور نبود مگر اینکه پا بر روی فرش بگذارند... گفت چه کسی می‌تواند آن قرآن را بردارد بدون اینکه پا بر روی فرش بگذارد؟ نمایندگان گفتند: ممکن نیست! او گفت: بسیار آسان است! و شروع کرد به کنار زدن گوشه‌ای از فرش؛ و همینطور کنار زد تا رفت و در کنار قرآن قرار گرفت و گفت: همینطور که من این فرش را کنار زدم، باید قرآن را از میان مسلمین کنار زد و آن را از میان برداشت!!» این خیلی حرف عجیبی است! این حرف را حدود صد و بیست سال قبل گفت.

از آن به بعد انگلیسی‌های بی‌شرف و بی‌انصاف و بی‌حیا و بی‌شرم و پست و وقیح، بی‌شرمانه و وقیحانه دست بکار شدند و به بدترین وجهی نظرات خودشان را اعمال کردند.

اگر کسی تاریخ مشروطیت را - که خیلی روشن است - بخواند می‌داند که: اینها چقدر رذل هستند! اینها آنقدر رذالت و پستی دارند که اخیراً حکم لواط را قانونی کردند و از مجلس گذارند!

با این درجه از پستی به قانون اسلام و قرآن حمله کردند! بوسیله فراماسونرهایمانند: جمالزاده، آخوندزاده، تقی‌زاده، سید ضیاء و ... به اسلام و علماء حمله‌ور شدند و گفتند: اصولاً ایران به کمال خود نمی‌رسد مگر اینکه از فرق سر، تا کف پا فرنگی بشود!! عده‌ای از اینها مانند سید نصر الله تقوی و شیخ ابراهیم زنجانی و تقی‌زاده مجلسی تشکیل دادند و در همان مجلس حکم اعدام «شیخ فضل الله نوری» را دادند و دیگر نمی‌دانستند که این صد در صد به دست انگلستان است.

در زمان رضا شاه که رسماً قرآن و وعظ و خطابه و بیان معارف و مسائل دینی بکلی ممنوع بود، (و در طهران فقط چهارده نفر عمامه داشتند؛ زیرا عمامه را از سر طلاب و علماء برداشتند، لباس‌های آنها را پاره می‌کردند و اگر غیر از آن عده کسی منبر می‌رفت او را بعنوان مجرم به کمپسری می‌بردند.) آنها در مقابل حوزه‌های علمیّه نجف و قم دانشکده معقول و منقول تشکیل دادند.

علی اصغر حکمت آن را تأسیس کرد و رئیس آنجا بود، برای اینکه در آنجا آخوندها و طلبه‌های درباری تربیت کنند و این کار را هم کردند؛ عده‌ای هم به آنجا رو آوردند و ...

پس از آنکه قدرت دستگاه بواسطه جنگ بین الملل و فرار رضایان خان ضعیف شد، و مردم سر از گریبان بیرون آوردند و گفتند: این گُرگان آدم‌خوار همه چیز ما را از بین بردند و با آنها به مقابله برخاستند، آنها سیاست خود را عوض کردند، تا اینکه دانشگاه‌های دیگری تأسیس کردند و میدان فعالیت را توسعه دادند؛ و دیدند دیگر احتیاجی به دانشکده معقول و منقول ندارند، آن را تعطیل کردند!

اینها در راه مقابله با قرآن و اسلام با حربه ملیت و ملی‌گرایی و اینکه ملت‌ها خود باید تصمیم گیرنده باشند، پان عربیسم، پان ایرانیسم و ... را مطرح کردند و مردم را بدینوسیله به دام انداختند و گول زدند.

خود من دیدم در زمان رضا خان ملعون کتابچه چند صفحه‌ای چاپ کرده بودند و در یکی از صفحات آن عکس عربی را که در یک دست کتاب و در دست دیگرش سوسماری بود که آنرا صید کرده بود، و در زیر آن نوشته بود:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را به جانی رسیده است کار
که تاج کیانی کند آرزو تُو بر تو ای چرخ گردون تُو
و این شعر از فردوسی است! و پشت آن نوشته بود:

هدیه آوردن اعرابی به بارگاه و دربار سلطنت!! این هدیه چه بود؟

۱- سوسمار ۲- کتاب یعنی قرآن! و این خیلی مهم است! و آنها تا این حد پیشرفت کردند! فراماسون‌ها روی این مطالب کار می‌کردند! و هنوز هم در تمام دنیا محافل و مجالس دارند و می‌خواهند بگویند: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ درست نیست، و می‌خواهند آن را بردارند.

پس از آنکه دیدند مردم از دانشگاه معقول و منقول خیلی استقبال نمی‌کنند - آن دانشگاه خود بخود تعطیل شد - شروع کردند کسبه را به کمیسری می‌بردند و کلاه آنها را بر می‌داشتند و به آنها می‌گفتند: یا شاپو بپوشید یا کاسکت و به این قسم با آنها مقابله می‌کردند! مدارس را مختلط کردند و پسران و دختران باید با هم درس بخوانند، حجاب را از بین برده بودند، و همه اینها در واقع مقابله با اسلام و علماء بود.

اینها خیال می‌کردند که می‌توانند حوزه را هم از بین ببرند، ولی دیدند نشد؛ مرحوم حائری (یعنی آیه الله حاج شیخ عبد الکریم) و مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی و مدرسین و علماء حوزه‌ها مشغول کار خود هستند و دل و باطن مردم هم نمی‌پذیرد.

لذا در همین زمان اخیر هم که هویدا آمده بود با بعضی از همین سران مشورت می‌کرد - پس از اینکه در مسأله انجمن‌های ایالتی و ولایتی با اعلامیه‌های آیه الله خمینی و معاضدت علماء و مردم، آنها شکست خوردند - اینها به هویدا گفتند: بیائید ما خودمان را حفظ کنیم! هویدا که خیلی با هوش و جا افتاده و شیطان بود گفت: باید به شرف عرض برسائیم و روی این مسأله مطالعه کنیم؛ زیرا قبلاً این کار شد و نتیجه نگرفتیم! (یعنی همان دانشگاه معقول و منقول).

«جامع الأزهر» (نه جامعه الأزهر؛ زیرا جامعه الأزهر در مقابل مسجد جامع الأزهر ساخته شد.) که بدست شیعه ساخته شده بود، بدست خلفاء فاطمیون - که از سادات و شیعه بودند - بنا گردید و هزار سال قدمت دارد، بدست فراماسونرها در مصر از بین رفت.

جمال عبد الناصر آمد و در مقابل «جامع الأزهر» عمارت چند طبقه بعنوان «جامعة الأزهر» ساخت و درس‌های فقه و أصول و انگلیسی و ریاضی و دروس جامعه‌شناسی و ... را جزء برنامه‌های درسی آنجا قرار داد و راه را برای دختران در آن جامعه باز کرد، که پسران و دختران در آنجا درس بخوانند و شهریه قرار داد؛ و به کسی هم نگفت به «جامع الأزهر» نروید و درس‌های آنجا را نخوانید، بلکه با تشویق شرکت کنندگان در آن دانشگاه با امکانات فراوان و برنامه‌های نو دیگر آن مسجد جامع و دروس عمیق آن از بین رفت.

این مطالبی که امروزه به گوش می‌رسد که: دانشگاه با حوزه یکی شود، آیا مقصود چیست؟ آیا مراد این است که حوزه از بین برود، یا آنها بیایند به دانشگاه؟! یا دانشگاهیان بیایند به حوزه‌ها و مانند طلبه‌ها دروس غیر صحیحه و سطحی را رها کنند و خوب درس بخوانند، این خوب است! لیکن رفتن طلاب به دانشگاه و قدری از دروس متداول آنرا خواندن، مانند فلسفه و دروسی که خیلی خیلی سطحی است و با خواندن آن کسی به جایی نمی‌رسد، این فائده‌ای ندارد و صلاح نیست! و این مثل «جامع الأزهر» و «جامعة الأزهر» است. حوزه خیلی مهم است! اصالت دارد! طلاب باید دروس را با دقت بخوانند! دروس حوزه یکروز و دو روز نیست، یک عمر کم است.

کسی که «حاشیه ملاً عبد الله» را درس می‌گوید می‌داند چه می‌گوید؛ زیرا زحمت کشیده و مطالعه کرده و فهمیده است؛ مقصد دنیوی نداشته. طلبه‌ها مقصدی جز خدا، علم، ندارند؛ انگیزه آنها دنیوی نبود و نیست، برای کسب مدرک و مدال نیست، انگیزه آنها خداست؛ شهید و علامه حلی انگیزه‌شان این بود.

اما علوم دانشگاه این انگیزه را ندارد، آنها به امید کسب مدرک و دنیا می‌روند و از امکانات آن استفاده می‌کنند و با فرا گرفتن پاره‌ای الفاظ و اصطلاحات سطحی انسان با سواد نمی‌شود؛ با چند اصطلاح فلسفی انسان فیلسوف نمی‌شود!

این فیلسوف نماهائی که آمدند و گفتند: «قبض و بسط تئوریک شریعت» واقعاً انسان شرمش می‌شود!! دانشگاه است که چنین افراد بی‌سوادی را تربیت می‌کند که با یاد گرفتن چند اصطلاح می‌آیند و نظر می‌دهند و در مقابل علماء اظهار نظر می‌کنند، در حالیکه از فضل و کمال عاری و خالی و تهی هستند؛ اما حوزه اینچنین نیست؛ مطالعه و زحمت و خون دل خوردن، و در حجره‌های نمناک با تهیدستی زندگی کردن دارد.

مرحوم بروجردی هشتاد و هشت سال داشت، شب‌ها مطالعه می‌کرد، حتی درب بیرونی را می‌بست و کسی را بخود راه نمی‌داد؛ و می‌گفت: من فردا می‌خواهم به طلبه‌ها درس بگویم، باید جوابگوی اشکالات آنها باشم؛ و تا آخر عمر مطالعه ایشان ترک نشد چون دارای اصالت بود. اما اینها درس نمی‌خوانند و کتب را نمی‌خوانند و نمی‌فهمند، می‌گویند: «مُغنی» بدرد نمی‌خورد، فلان کتاب بدرد نمی‌خورد، آنوقت بی‌سواد می‌آید بعنوان اجتهاد نظر می‌دهد!

اینها درس خوانده کال و نارس هستند؛ دانشگاه سطحی است؛ تا بحال دیده‌اید یک پروفیسور و یک محقق بیرون بدهد؟!

علامه طباطبائی، آیه الله شیخ عبد الجواد اصفهانی - استاد ما در «رسائل» - که مرد محقق و وارسته و دقیق‌النظری بود؛ حاج آقا رضا آسید صفی که پیرمردی

سالخورده است و الآن حیات دارند^۱ و من استصحاب «رسائل» را خدمت ایشان خواندم؛ آقای بروجردی، اینها اصالت داشتند و دارند.

خلاصه بایستی از آداب و سنن و ملیت‌ها دست برداریم و به اسلام و پیغمبر و سنت‌های او گرایش پیدا کنیم؛ و انگلیسی‌ها و همه خارجی‌ها یکسان هستند؛ «الکفرُ ملَّةٌ واحدة!» و الاً روی خوشبختی را نمی‌بینیم، مگر اینکه به اصالت خود برسیم! نه اینکه حوزه‌های علمیّه کنار بروند و جواهر و دروس عمیق فلسفه و حکمت کنار بروند و یک ظاهری از فلسفه بیاید.

جمال عبدالناصر می‌گفت: هرکسی می‌خواهد به اینجا بیاید و هر که می‌خواهد در همان «جامع الأزهر» باشد، لیکن ما اینقدر شهریه می‌دهیم و امکانات داریم و ... در اینصورت همه به اینجا می‌آیند و آنوقت تغییر می‌کند. رشته رشته کردن علوم برای بعضی اشکال ندارد ولیکن مجتهد بار آوردن مهم است.

هزار و پانصد سال شیعه رنج کشید و نسلأ بعد نسل، تا اسلام را بدست ما رساند. و عجیب این است که دشمنان با یک خزَفی آن فیروزه گرانها را از دست ما می‌گیرند!! من در جلد دوم «أنوار الملکوت» مفصل نوشتم و در جلد سوم و چهارم هم مطالبی دیگر هست.

مقصود ما این است که: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱ ضد کلام گلاستون است که می‌گوید: ما باید قرآن را از دست مسلمانها بگیریم! علماء را بی‌سواد، مفت‌خور، عقب مانده، فناتیک و... معرفی می‌کند. نه

۱- ایشان مرحوم آیه الله حاج سید رضا بهاء الدینی بودند که فعلاً به رحمت خدا رفته‌اند .

اینچنین نیست! لباس پیغمبر بسیار مهم است؛ تا روز قیامت رئیس‌مان پیغمبر است.

و امروز هم روز عمامه‌گذاری عده‌ای از اصدقاء است، اینها باید مراحلی از عمل را گذرانده باشند و علاوه باید مراحلی از علم را نیز بگذرانند، تا اینکه در مسائل پاسخگویی جامعه باشند؛ و این لباس را بپوشند، و این لباس را حفظ کنند. این همان لباسی است که بعد از کودتای رضاخان اینهمه با او دشمنی کردند و آن را پاره کردند و از بدن علماء بیرون آوردند.

باید امام زمان را در نظر داشت؛ امام زمان زنده است؛ امام اوست! نام امام بر حق اختصاص به او دارد! او امام است! او امام است! ما اگر بخواهیم، او راه را به ما نشان می‌دهد! تا اینکه ما به جایی برویم که دیگر غیب و حضور او برای ما فرقی نداشته باشد. دنیای ما دنیای پستی است!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد